

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

زنده یاد داد نورانی
فرستنده: نشریه پیشرو
۱۷ نومبر ۲۰۱۲

کابلیان با خون می نویسند

(۱۰)

دو پسر یکجا سوختند

در یکی از وزارتخانه ها در ریور بودم. دو پسر جوانم مکتب می رفتند. زخم از مدت ها مریض بود و معاش بخور نمیرم کفاف زندگی ما را نمی کرد، چه رسد به این که او را تداوی می کردم. بچه کوچکم صنف ۴ و دخترم صنف ۳ بود.

در آخرین روزهای سقوط دولت نجیب رنگ بسیاری ها در وزارتخانه پریده بود. بعضی هم سر حال بودند و می گفتند ما از مدت ها با مجاهدین رابطه داشته ایم. عده ای هم به اقوام مجاهد خود می نازیدند. من که آدم مسن و در ریور بی غرضی بودم اصلاً به این چیزها فکر نمی کردم و با خود می گفتم: اگر زمین به زمان بخورد، اشتراک موتر را کسی از من نمی گیرد.

در خانه محقری (نزدیک دهمزنگ) که از پدر به میراث مانده بود زندگی می کردم. پسر بزرگم به اثر تأکید مادرش ۴ ماه قبل نامزد شده بود. با وجودی که از دل و جان راضی نبودم، اگر پا پیش نمی کردم خواهرزاده زخم به خانه دیگر می رفت، دختری که به لیاقت و هوشیاری بین فامیل های خانم زبانزد بود.

دو ماه تمام کابل در میان آتش و انفجار جان می داد و ما در زیرزمینی نمناکی اسیر شده بودیم. هنوز دیوارهای خانه ما در برابر مرمی های کوچک مقاومت می کردند، دیوارهای گلی که یادگار پدرم بودند. پسر کلانم شب و روز به فکر خانش بود اگر چه ظاهراً چیزی نمی گفت ولی می دانستم که چه شراری در دلش زبانه می کشد.

همسایه های دور و بر ما به جز از چند خانواده فقیر همه کوچیده بودند. ما از کسی و کسی از ما اطلاع نداشت. خانواده های دختردار تمام مال و منال خود را مانده فرار کرده بودند، چون شایع شده بود که دخترهای جوان را به پوسته ها می برند. حوادثی درین باب زبان به زبان می گشت. حیران بودم که بالاخره کجا بروم، زخم تأکید داشت که به فکر راه و چاره ای باشم، به این خاطر شب و روز چرت می زدم.

شب درگیری شدیدی رخ داد و ما تا صبح خوابیدیم. دختر کوچکم به فیر و صدا عادت کرده بود ولی آن شب باران راکت آن قدر شدید شد که همه ما می لرزیدیم. تکان های شدید، ناله دستک های خانه را نیز بالا کرد و ما هر لحظه

به سقف می دیدیم. طرف های صبح گلوله ای به آشپزخانه ما صابت کرد و ما تا دیر وقت در میان گرد و خاک به سختی نفس می کشیدیم.

تصمیم گرفتیم به مجردی که جنگ سرد شد، به تایمی برویم، جایی که فامیل خانم پسرم زندگی داشت. ساعت های ده بجه کمی جنگ سرد شد. با عجله چیزهای سردستی و کارآمد را جمع کردیم. خانم به سختی گریه می کرد و اشیای آشپزخانه را در میان خاکستر انفجار می پالید. دخترکم زار و نحیف در کنجی نشسته و با صدای ضعیفی تأکید می کرد، زود شویم، پدر زود شویم که جنگ شدید می شود. من باید خانه ای را که ۶۰ سال در آن زندگی کرده بودم رها کرده به کام آتش می سپردم، و عجیب نبود که اشک در چین های رخسارم ره کشید. تا خواستم به درب دهلیز قدم بگذارم آخ دخترم بلند شد. دویدم، دخترک در خون می تپید، مرمی ای به رانش اصابت کرده بود. دنیا در نظرم تیره شد. بچه هایم دویند، مادرش چیغ می زد. من او را برداشته و نفهمیدم که چگونه به شفاخانه رسیدم. داکتران خونریزی اش را بستند و بعد از سه روز وضعیتش رو به بهبود گذاشت. او را از شفاخانه برداشته به تایمی بردم.

چند روز بعد در زیر باران گلوله عروسی بچه ام را کردم، عروسی که نه مهمان و نانی داشت، نه خنده و مبارکبادی. عروس به زیرزمینی برده شد. ما مجبور بودیم، زیرا فامیل دختر رونده یکی از ولایات بود. آنان یک

هفته بعد از عروسی رفتند و خانه خود را به ما تحویل دادند. ما تمام دارو ندار خود را باخته بودیم، نه آرد و نانی بود نه روغن و تیلی. حیران بودیم چه کار بکنیم. پسر بزرگم کراچی را به عاریه گرفت و گهگاهی که جنگ کمی آرام می شد، انتقال فامیل هائی در حال فرار را انجام داده، پول کمائی می کرد. و بدینصورت تا سه ماه دیگر زندگی بخور نمیری داشتیم.



ساعت های ده بجه روز آخرین مرمی های جنگ مغلوبه فیر

می شد که فقط قلعه های شیر دروازه و آسمائی را می کوبیدند. پسر در صحن حویلی چوب های کراچی اش را محکم می کرد و پیوسته برادرش را صدا می زد: زودتر حرکت کن که کار از دست نرود. هر دو با عجله کراچی را کشیدند و کنار سرک به حرکت افتادند که ناگهان انفجاری منطقه را لرزاند. گوئی کراچی بجه هایم را هدف گرفته بودند. راکت به کراچی خورده هر دو دلبندم به خاکستر مبدل شدند. من دویدم ولی پاهایم یارای حرکت را نداشتند، چند بار در جویچه کنار سرک افتادم. مردم هر طرف می دویند و فریادهای نامفهومی از هر کنج به گوش می رسیدند. یکی صدا زد: دو بجه جوان با کراچی شان در آتش سوختند. و من دیگر نفهمیدم.